



می‌کرد و نه برای نتیجه‌گیری و جام گرفتن و هواداران اصیلش هم از فوتبال نایش لذت می‌بردند و نه صرف جام گرفتنش. جالب اینکه آن تیم -که مدیر مالی اش استاد اقتصاد یکی از بزرگ‌ترین دانشگاه‌های دنیا بود- از نظر مالی هم در جایگاه مناسبی قرار داشت. با کنار رفتن لاپورتا و سر کار آمدن تیم ساندرو راسل -یوزپ بارثومئو، سابقه ۱۰۰ ساله باشگاه یک‌شبه به فراموشی سپرده شد و تیم، تبدیل به یک بنگاه اقتصادی شد. برای من باورنکردنی نبود که بارثومئو قبل از بحران کرونا با کمال افتخار از این می‌گفت که بارسا این فصل رکورد درآمدزایی تاریخ یک باشگاه فوتبال را خواهد شکست! و نتیجه این رویکرد چه بود؟ به فراموشی سپرده شدن تمام ارزش‌های باشگاه و تقلیل آن به یک تیم صرفاً دنبال نتیجه‌گیری، کوچ الماس‌های ناب لاماسیا به تیم‌های دیگر و سرانجام، شکست وحشتناک مقابل بایرن مونیخ در لیگ قهرمانان اروپا. وقتی خودتان نباشید، روزی بالاخره بار کج‌تان به زمین خواهد خورد.



### منچستر یونایتد: ناتوانی در تصمیم‌گیری درست و به‌موقع؛ با رفتن

سر الکس فرگوسن، ۷ سال است که منچستر یونایتد به در بسته می‌کوبد. از انتخاب اشتباه دیوید مویس گرفته تا انتخاب اشتباه‌تر ژوزه مورینیو و خریدهای خیلی اشتباه‌تر و پرهزینه. از دی‌ماریا بگیرد تا ممفیس دیپای و. نادیده گرفتن جوانان آکادمی -جز محدود بازیکنانی چون مارکوس رشفورد- مالکین و مدیران یونایتد، دیگر نه می‌خواستند و نه می‌توانستند با الگوی فرگوسنی تیم را مدیریت و اداره کنند. برای آنها هم مانند مدیران بارسلونا باشگاه یک بنگاه تجاری پول‌ساز بود، با این فرق که حتی بدون نتیجه‌گیری هم همچنان به پول‌سازی اش ادامه می‌داد. اینگونه بود که بزرگ‌ترین باشگاه تاریخ لیگ برتر، تبدیل به تیمی درجه دو شد که فتح جام اتحادیه و لیگ اروپا برایش افتخار بزرگی شد و به جای جنگیدن برای بردن لیگ برتر و لیگ قهرمانان اروپا، حالا رسیدن به مرحله گروهی لیگ قهرمانان، برایش جشن و شادی دارد. اینکه در دوران پسا فرگوسن آیا مسیرهای دیگری هم وجود داشت که آن را طی کرد تا از زیر سایه آن مرد بزرگ بیرون آمد، یک بحث است اما اینکه مدیران باشگاه حتی بعد از انتخاب اوله‌گونار سولشر به‌عنوان سرمربی برای برگشتن به سبک فرگوسن در اداره تیم نیز همچنان مهم‌ترین اصل منچستر فرگوسن را به فراموشی سپرده‌اند، عجیب است؛ اصلی که می‌گفت تیم به‌اندازه نیازش و دقیقاً در نقاطی که ضعف دارد و آن هم در

زمان مناسب باید خرید کند (فرگوسن با لج‌بازی یاپ استام و دیوید بکام را بیرون کرد اما خیلی زود فهمید که چه ضرری به تیم زده و ریو فردیناند و کریس رونالدو را جایگزین آن دو ستاره مغضوب کرد). جالب این است که با خریدن برونو فرناندز در ژانویه پارسال هم تیم مدیریتی فعلی اثر خرید درست و به‌موقع را دیدند اما یکی از سه باشگاه اول ثروتمند دنیا در ۲۴ ساعت مانده به بسته شدن پنجره نقل‌وانتقالات، همچنان برای خریدن یک مدافع درجه دو مانند الکس تیسس به پورتو التماس می‌کند و در رؤیای خرید جیدون سانچو از دورتموند است تا میسون گرین‌وود، ستاره جوان آکادمی را نیمکت‌نشین کند و مهم‌ترین نقطه ضعف تیم یعنی دفاع وسط فراموش شده، واقعاً در نوع خودش جالب است.

\*\*\*

می‌شود به اینترمیلان هم اشاره کرد که دچار بلاتکلیفی در اهداف است. اینتر موراتی دو ده تلاش کرد تا به نقطه اوج افتخار رسید؛ بردن سه گانه در ۲۰۱۰. بعد از آن روزهای درخشان، حالا یک دهه است که اینتر در بلاتکلیفی کامل است و نه می‌خواهد تیم درجه دومی مانند رم و لاتزیو باشد و نه می‌تواند مانند تیم‌های بزرگی چون یوونتوس هزینه کند. و همینطور بوروسیا دورتموند که هر چقدر استاد یافتن استعدادهای ناب جوان است، چندین فصل است که دچار عدم توازن در کیفیت نیروی انسانی است و در دو رکن اساسی هر تیم فوتبال یعنی سرمربی و دروازه‌بان به‌شدت دچار مشکل است. عجیب اینکه مدیریت باشگاه، به‌طرز عجیبی نمی‌خواهد این ضعف اساسی را بپذیرد. باشگاه فوتبال، همانند هر سازمان دیگری با کیفیت مدیریت‌اش می‌تواند به اهدافش دست پیدا کند یا نکند اما چند نکته مهم هم لازم است در تفاوت میان باشگاه فوتبال و دیگر سازمان‌ها در نظر گرفته شوند:

- در فوتبال، نتایج را همه می‌بینند و می‌توانند در مورد آن قضاوت کنند و مدیران هم نمی‌توانند آنها را پنهان کنند.
- فوتبال یک رقابت کاملاً شفاف است: تیم‌ها با هم بازی می‌کنند و برنده و بازنده بین‌شان مشخص می‌شود. رتبه‌بندی در لیگ‌ها و جام در تورنمنت‌ها اگر چه بعضی وقت‌ها در نمایش بهترین تیم‌ها کج‌تابی دارد اما در بلندمدت، این نتایج، چندان هم دور از واقعیت نیستند.
- در فوتبال، می‌شود در کوتاه‌مدت نتایج سازمان را اندکی تغییر داد ولی در سازمان‌های دیگر، به این راحتی نیست.

## استقلال، محمود فکری و لیگ بیستم

# توقع بزرگی که دیگر وجود ندارد!



علی مغانی

Ali Moghani

شنیده شده‌ترین شعار سال‌های اخیر فوتبال ایران «حیا کن، رها کن» بوده. از مدیرعامل تا مربی و بازیکن، هیچ پستی نبوده که از این شعار اعتراضی تماشاگران در امان باشد و ناکامی هفت ساله استقلال در رسیدن به قهرمانی لیگ، عامل مهمی بوده تا این شعار بیشتر از هر مقطع دیگری از سوی هواداران این تیم شنیده شود. حتی در روزهایی که کرونا، سد بزرگی برای ورود تماشاگران به ورزشگاه‌ها بوده، این شبکه‌های اجتماعی بوده‌اند که صدای تماشاگران ناراضی شده و اصرار به «رها کردن» و کنار رفتن را بازتاب داده‌اند.

طعنه آمیز اینکه شعارهای این‌چنینی، الزاماً با موفقیت یا ناکامی موقتی یک تیم رابطه مستقیمی ندارد و از آنجا که فرهنگ هواداری در فوتبال ایران با نوعی کمال‌گرایی افراطی آمیخته شده، هواداران، فارغ از اینکه روند تیم چگونه است، اغلب از موقعیت فعلی ناراضی بوده و به دنبال ایجاد شرایط بهتری هستند.

هنوز فراموش نکرده‌ایم که در پاییز گذشته و درست در بحبوحه نتایج درخشان استقلال در لیگ، آن زمان که پسران استراماچونی به صدر جدول حمله کردند، شعار «حیا کن، رها کن» بلندتر از همیشه شنیده می‌شد. آن موقع، هدف نه مربی و بازیکن که مدیرعامل استقلال بود و گروهی از تماشاگران که معتقد بودند امیرحسین فتحی مدیرعامل مناسبی برای تیم‌شان نیست، حتی بعد از بردهای پرگل استقلال هم کنایه‌های تند و تیزشان را دریغ نمی‌کردند.

تماشاگران ناراضی در آن مقطع احساس می‌کردند تیم‌شان با استراماچونی «باید» قهرمان شود و مدیرعامل مانع بزرگی برای رسیدن به این هدف است اما آیا امروز این توقع ذهنی در میان طرفداران استقلال،

به همان اندازه پررنگ است؟ از شواهد و نشانه‌ها اینگونه برمی‌آید که پاسخ به این پرسش، منفی است. در یک سال اخیر، شرایط به کلی دگرگون شده؛ صندلی ریاست از فتحی و خلیل‌زاده، به سعادت‌مند و مددی رسیده. نیمکت مربیگری هم بعد از استراماچونی و فرهاد مجیدی به محمود فکری سپرده شده. احتمالاً هواداران هم به این نتیجه رسیده‌اند که باید کمی با واقعیت‌های جاری فوتبال ایران کنار بیایند. چه بسا اعتراض به کادر جدید استقلال، پرویز مظلومی و صمد مرفاوی را تبدیل به گزینه آینده مربیگری استقلال کند! انتخاب محمود فکری به عنوان سرمربی استقلال، تابع عوامل مختلفی بود و اگر ممنوعیت جذب مربی خارجی، اشتباه فرهاد مجیدی در استعفای بی‌موقع و بلندپروازی مدیرعامل سابق نبود، امروز استقلال با مربی دیگری برای لیگ بیستم آماده می‌شد. فکری «بی‌ادعا» سرمربی شد و همین فاکتور می‌تواند لااقل برای مدتی برای او حاشیه امنیت ایجاد کند. در واقع مهم‌ترین ویژگی کادر فنی امروز استقلال، همین است که کسی از آنها توقع معجزه ندارد. با اولین مساوی و باخت، کسی برآشفته نمی‌شود و احتمالاً برای نیم فصل به او فرصت داده می‌شود که آزمون و خطا کند. این یک موقعیت ویژه است که فکری و دستیارانش باید از آن به بهترین شکل استفاده کنند. آنها امروز تیمی را در اختیار دارند که فشار کشنده‌ای روی آن نیست و با کمی درایت می‌توانند استقلالی را به لیگ بیاورند که پله پله پیش برود و بدون جاه طلبی‌های رویایی، یکی از تیم‌های بالانشین جدول باشد.

«آیا استقلال با محمود فکری می‌تواند قهرمان لیگ شود؟» این بی‌پاسخ‌ترین پرسش این روزهای فوتبال ایران است چرا که لیگ ایران به شدت غیرقابل پیش‌بینی است اما این را هم نمی‌توان نادیده گرفت که استانداردهای جدیدی در فوتبال ایران به وجود آمده و صرفاً نمی‌توان با تکیه بر شعارهایی مثل «همدلی» و «تعصب» به موفقیت رسید. اگر به روال ۴ سال گذشته نگاه کنید، تیمی می‌تواند به سکوی قهرمانی برسد که از میانگین ۲ امتیاز در هر بازی عبور کند. برای عبور از مرز ۶۰ امتیاز، پیش از هر چیز باید «ایده» داشت.

# عادل فردوسی‌پور، خودمحوری در فهم بدیهیات

برای ماندن در جایی که خانه ماست، فقط لازم است بمانیم که زندگی کنیم، درست و با وسواس. ۲۰ سال چشم‌مان را نبندیم. دست‌کم بدانیم که دچاریم و گریز نداریم.

۴- این افتخار کردن به هر جایزه و عنوان بی‌مقدار و جعلی از عادات سلبریتی‌هاست. شرم کنند نزد خودشان و تمامش کنند. جایزه اخیر عادل از مرجع علمی شناخته‌شده‌ای نیست و اهدایی یک جمع خصوصی هم‌دانشگاهی‌هاست، اما او اصرار دارد همواره به آن افتخار کند.

۵- تصمیمی که صدا و سیما بعد از ۲۰ سال فرصت انحصاری درباره عادل گرفت، ۲۰ سال و ۴۰ سال پیش از نطفه درباره دیگران گرفته بود. عادل هنوز تهیه‌کننده همان رسانه است.

۶- مجوزی که برای راه‌اندازی تلویزیون اینترنتی برای او صادر نشد، برای هزاران مستعدتر و داناتر از او هرگز صادر نشده است. مجوز ساخت برنامه اینترنتی حق بدیهی عادل و هر شهروند دیگر است، اما توجه کنیم که برند نود متعلق به او نیست و او قصد دارد از برندی که متعلق به یک رسانه است، با تغییر جزئی در نام استفاده کند.

هزاران هزار حتی برای چنین مجوزی اقدام هم نمی‌کنند که وارد بازار رانتی دیگری شوند.

۷- ماجرا درباره ایشان کمی غم‌انگیز است اما درباره شیفتگانش رقت‌آور. ندیدن و نادیده گرفتن است، هر دو. بی‌میلی به فهم موضوعات ساده و مهم. بی‌حیا شدن در نفهمیدن. یعنی به تعمد نادیده گرفتن ورد شدن. ساختن فضایی که سلبریتی شدن را ممکن می‌کند. نوعی روانی در خوانش حماقت‌های عام‌پسند.

۸- می‌دانم در نفهمیدن و نادیده گرفتن حرف‌ها تعمد دارند. اما کاش این متن هیچ کجا لایک نشود تا بدانم هنوز کسانی هستند که می‌خوانند اما دست‌شان به آن قلب قرمز مضحک نمی‌رود.



فرشاد کاس‌نژاد

Farshad Casnejad

حوصله‌ای برای بحث درباره عادل فردوسی‌پور نمانده و این متن را سردستی می‌نویسم. ویدیوی او را که دیده‌اید.

عادل و بی‌پاسخ ماندن مقابل دانشجویانش که پیش‌تر آنها را به ماندن در ایران ترغیب می‌کرد و پس از تعطیلی نود برای آنها پاسخی نداشت. ماجرای صادر نشدن مجوز تلویزیونی اینترنتی برای عادل را نیز لابد شنیده‌اید.

۱- ژورنالیست اگر بعد از دو دهه کار تازه به نتایجی خودمحور برسد که عادل رسیده، یعنی ۲۰ سال چشمش را بسته و برای کامیابی گاز داده است. ژورنالیست اما با موفقیت تجاری خودش، یک ژورنالیست موفق نیست، بلکه کارش گزارش روزگار با چشم باز است، نه آنچنان چشم‌بسته که شدیدترین جریان حاکم علیه شغلش را نیز نادیده بگیرد. ژورنالیست امروز سراسر خشم است، نه در حسرت تولید محتوای زرد.

۲- صدا و سیما همچنان محل کار عادل فردوسی‌پور است. عادل صدا و سیما را (آنطور که ۳ سال پیش لایه‌ای جدلش با طاهری، مدیرعامل وقت پرسپولیس، در برنامه نود گفت) حامی هر برنامه‌ای می‌داند که حرف دل مردم را می‌زند و هنوز در رد این ادعا یک جمله نگفته است. هر حرف دیگری که شیفتگان او می‌خواهند جا بیندازند، کوششی شکست‌خورده برای سلبریتی‌سازی است.

۳- نتیجه امروز عادل و بی‌پاسخ ماندنش در مقابل پرسش دانشجویان نیز غلط اندر غلط است. لازم نیست دچار این توهم شود که بماند و بسازد.